

گوید از حسین بن علی جَعْفی شنیدم که می گفت: * کنیه محمد بن عبدالرحمان، ابوجعفر بود و به سبب مواظبت بسیار او بر عبادت او را کَیْس - زیرک - می گفتند.
گوید محمد بن فَضَّیل بن غزوان، از گفته پدرش ما را خبر داد که می گفته است: * به محمد بن عبدالرحمان، مرضی و کَیْس و رفیق می گفتند.
گوید علی بن عبدالله بن جعفر، از گفته سفیان، از مالک ما را خبر داد که می گفته است: * محمد بن عبدالرحمان بن یزید همسری بسیار نکوکار داشت که خیال می کنم با توسل به دعا بهره او شده بود.
سفیان در حدیث خویش افزوده است که به محمد بن عبدالرحمان رفیق می گفتند و محدثی کم حدیث بود.

عبدالرحمان بن ابی نغم بَجَلِی

کنیه اش ابوحکم است و او همان کسی است که گاه از این سال تا سال دیگر در منطقه حرم باقی می مانده است. او محدثی مورد اعتماد و او را احادیثی است.

ابوالسفر سعید بن یحمد ثوری

از قبیله همدان است. او به روزگار حکومت خالد بن عبدالله قسری بر کوفه^۱ در گذشته است. محدثی مورد اعتماد و کم حدیث بوده است.

عبدالله بهی

گوید وکیع، از سفیان، از سُدی، از گفته بهی که برده آزاد کرده و وابسته زبیر بوده است اخباری برای ما نقل کرد.

گویند محدثی مورد اعتماد و شناخته شده و کم حدیث بوده است.

۱. خالد که از مردم دمشق و از سخنوران و بخشندگان و امیران نامور است از سال ۱۰۵ تا سال ۱۲۰ حاکم بصره و کوفه و منهم به زنداقه بوده است به زرکلی، الاعلام ج ۲، ص ۳۳۸ مراجعه فرمایید.

ابو وداک

نامش جَبْر و نام پدرش نوف و نام پدر بزرگش ربیع و از قبیله همدان بوده است. او محدث کم حدیثی است.

یحیی بن وثاب

او از بردگان آزاد کرده و وابسته به خاندان کاهل از قبیله اسد خزیمه است. گوید یحیی بن آدم، از گفته ابوبکر بن عیاش، از عاصم نقل می کرد که می گفته است * یحیی بن وثاب آیه آیه قرآن را - با اختلاف قرائتها - از عبید بن نضیله فرا گرفت و به خدا سوگند که قاری شایسته‌ی بود. گوید وکیع، از اعمش نقل می کرد که می گفته است * یحیی بن وثاب هرگاه نماز می خوانده - چنان با توجه بوده است - که گویی با مردی در حال گفتگوست. گوید عبیدالله بن موسی، از اعمش ما را خبر داد که می گفته است * یحیی بن وثاب را دیدم که در پوستین خود نماز می گزارد. او محدثی مورد اعتماد و کم حدیث و قاری قرآن بوده است و به سال یکصد و سوم و روزگار خلافت یزید بن عبدالملک در گذشته است.

ابو هلال عمیر

ابن قَمیم بن یَزْم تغلبی. محدثی معروف و کم حدیث بوده است.

تمیمی

او همان کسی است که ابواسحاق سبعی از او روایت کرده است. گوید محمد بن عبدالله اسدی ما را خبر داد و گفت * از اسرائیل درباره نام تمیمی پرسیدم، گفت: آرید بوده است.

جزوة بن حُمَیل

ابن مالک طائی. محدثی کم حدیث بوده است.

بشر بن غالب

ضحاک بن مزاحم هلالی

کنیه اش ابوالقاسم بوده است.

گوید قبیصة بن عقبه، از جُوَیبر، از خود ضحاک ما را خبر داد که می گفته است * مادرم مرا پس از دو سال زاییده است، یعنی مدت بارداری او دو سال بوده است.

گوید یزید بن هارون، از جُوَیبر، یا از کس دیگری ما را خبر داد که می گفته است * ضحاک پس از دو سال بارداری مادرش زاییده شد و دندانهایش در رحم مادر رویده بود. یزید در پی سخن خود می گفت جویر از ضحاک ما را خبر داد که می گفته است * ممکن است زن پس از دو سال بارداری بزاید.

گوید عبدالملک بن عمرو که پدر عامر عقدی است و فضل بن دکین هردو از قره بن خالد ما را خبر دادند که می گفته است * انگشتری ضحاک سیمین و نگین آن چیزی شبیه به بلور بود و بر آن نقش پرنده‌یی قرار داشت.

گوید فضل بن دکین، از بشیر بن سلمان ما را خبر داد که می گفته است * از شاگردان مکتبخانه ضحاک بن مزاحم بودم.

گوید فضل بن دکین، از سفیان ما را خبر داد که می گفته است * ضحاک تعلیم و آموزش می داد و چیزی نمی گرفت.

گوید قاسم بن مالک مزنی، از گفته مردی ما را خبر داد که می گفته است * بر سر ضحاک شب کلاه از پوست روباه دیدم.

گوید ابوداود، از شعبه، از مشاش نقل می کرد که می گفته است * از ضحاک پرسیدم

ابن عباس را دیده‌ای؟ گفت: نه.

ابوداود حفری از شعبه، از عبدالملک بن میسرة هم نقل می‌کند که می‌گفته است * ضحاک، ابن عباس را ملاقات نکرده است ولی سعید بن جبیر را در ری دیدار کرده و از او تفسیر آموخته است.

قبیصه بن عقبه از گفته سفیان، از گفته مردی، از ضحاک ما را خبر داد که می‌گفته است * اصحاب - استادان - خود را درک کرده‌ام چیزی جز پارسایی نمی‌آموختند. مسلم بن ابراهیم از دی، از گفته سلمه بن عبدالله بن فضالة که پدر عمیره زهرانی است، از محمد بن بکر رحبی، از گفته مردی از کوفه، از برادر ضحاک بن مزاحم ما را خبر داد که می‌گفته است * چون مرگ ضحاک فرا رسید کسی پی من فرستاد و چون پیش او رفتم، گفت: گمان می‌کنم در فاصله حال تا فردا صبح خواهم مرد. چنین نبینمت که چون درگذشتم بانگ و فریاد بر آوری که ضحاک مرد، ضحاک مرد که هر کس بشنود بیاید. خودت عهده‌دار غسل من باش و در جایگاه سجده بدنم حنوط و بوی خوش بسیار بمال و مرا در همین پارچه‌های سپید متوسط کفن کن و از اینکه مانند این مردم برای من دیواره گور را بشکافی خودداری کن و برای من لحد بساز. و چون مردم پیکرم را بر دوش برداشتند نبینمت که پیکرم را خرامان همچون راه رفتن عروس می‌برید، حرکتی میانه تندگام برداشتن و آهسته، اگر خشت خام پیدا کردی بر لحد خشت بگذار و گرنه هر چیز دیگر. و چون مرا در گور نهادی و خشته‌ها را چیدی خشتی را از جانب سر برادرت بردار و میان گورش نگاه کن و سپس پی کار خود باش. و چون از خاک سپاری من آسوده شدی و مردم دستهای خود را از خاک گور من تکان دادند بالا سر گورم بایست و رو به قبله کن و سه بار به گونه‌ی که همراهانت بشنوند بگو پروردگارا! اینک که ضحاک را در گورش نشانده‌ای که درباره پروردگار و دین و پیامبرش از او پرسی گفتار و اندیشه‌اش را در این جهان و آن جهان پایدار و استوار بدار، سپس برگرد و برو.

احمد بن عبدالله بن یونس از گفته ابوبکر بن عیاش، از اجلح ما را خبر داد که می‌گفته است * ضحاک بن مزاحم به من گفت: پیش از آن که نتوانی کاری انجام دهی کار کن. اجلح می‌گوید: گویی هم‌اکنون چنان شده است که می‌خواهم کاری انجام دهم و نمی‌توانم.^۱

۱. سعدی می‌گوید:

ای که دست می‌رسد کاری بکن / پیش از آن کز تو نباید هیچ کار

گوید فضل بن دکین برای ما، از گفتهٔ عبید بن طفیل خبر داد که می‌گفته است * ضحاک به هنگام مرگ به برادر خود گفت: نباید کسی جز تو بر پیکر من نماز بگذارد و اجازه مده که امیر بر من نماز بگذارد و فقط آنچه را که از من می‌دانی بازگو کن.

گوید عمر بن سعد پدر داود حفری، از سفیان، از ابوفروة، از بدیل ما را خبر داد که می‌گفته است * ضحاک ما را وصیت کرد و گفت: به هنگام غسل دادن مرا به روی می‌فکنید و دست بر شکم من مکشید و مرا از روی جامه یا پیراهنم غسل دهید. گویند: ضحاک به خراسان رفته و آنجا مانده بود و مردم از او حدیث شنیده بودند. ضحاک به سال یکصد و پنج درگذشته است.

قاسم بن مُخیمرة همدانی

گوید شهاب بن عباد، از گفتهٔ ابراهیم بن حمید روایی، از گفتهٔ خود قاسم بن مُخیمرة ما را خبر داد که می‌گفته است * اذان گو یا معلم بوده است.

گوید حجاج بن محمد ما را خبر داد و گفت محمد بن عبدالله شعیشی، از قاسم بن مُخیمرة برای ما حدیث کرد که * او برای رسیدن مرگ خود دعا می‌کرده است و چون مرگش فرا رسید به کنیزک خود که از او فرزند داشت گفت: من برای فرارسیدن مرگ دعا می‌کردم و اینک که فرا رسیده است آن را خوش نمی‌دارم. گویند: قاسم بن مُخیمرة به روزگار خلافت عمر بن عبدالعزیز درگذشته و محدثی مورد اعتماد بوده و او را حدیثهایی است.

قاسم بن عبدالرحمان

ابن عبدالله بن مسعود هذلی، سرپرستی قضای کوفه را برعهده گرفت.

گوید فضل بن دکین، از ابواسرائیل ما را خبر داد که می‌گفته است * قاسم بن عبدالرحمان را دیدم که بر درخانهٔ خود قضاوت می‌کرد.

گوید عبدالله بن نمیر، از اعمش ما را خبر داد که می‌گفته است * به هنگامی که قاسم بن عبدالرحمان برای قضاوت می‌نشست من هم کنار او می‌نشستم.

گوید حجاج بن محمد، از مسعودی، از خود قاسم ما را خبر داد که می‌گفته است * مزدگرفتن در چهار چیز را خوش نمی‌داشته است. خواندن قرآن و اذان گفتن و قضاوت و بخش کردن اموال - میراث.

گوید سعید بن منصور، از سفیان، از مسعر، از محارب بن دثار ما را خبر داد که می‌گفته است * در سفری همراه و همسفر قاسم بن عبدالرحمان بودیم. در سه چیز بر همه ما بیش و چیرگی یافت، خاموشی و بسیار نمازگزاردن و بخشندگی و گذشت. گوید فضل بن دکین، از فطر ما را خبر داد که می‌گفته است * قاسم بن عبدالرحمان را دیدم که با حنا موهای خود را رنگ می‌کرد. گوید: قاسم بن عبدالرحمان به روزگار امیری خالد بن عبدالله قسری در کوفه درگذشت.

برادرش، مَعْن بن عبدالرحمان

ابن عبدالله بن مسعود هذلی. او از قاسم کوچکتر بوده است. گاهی از معن روایت شده است. او محدثی مورد اعتماد و کم‌حدیث بوده است.

عطیة بن سعد

ابن جنادة عَوْفی. کنیه‌اش ابوالحسن و از قبیلهٔ جدیله قیس بوده است. گوید یزید بن هارون ما را خبر داد و گفت فُضَیل از خود عطیه ما را خبر داد که می‌گفته است * هنگامی که متولد شدم پدرم مرا به حضور علی علیه‌السلام برد و ایشان را از تولد من آگاه ساخت. علی (ع) برای من صد درم مقرری تعیین فرمود و آن را به پدرم پرداخت. پدرم با بخشی از آن روغن و عسل خرید. گوید سعد بن محمد بن حسن بن عطیه - نوادهٔ عطیه - ما را خبر داد و گفت: * سعد بن جنادة به حضور علی بن ابی طالب علیه‌السلام که در کوفه بود آمد و گفت: ای امیرمؤمنان! برای من پسری متولد شده است، او را نامگذاری کن. علی فرمود: این عطیه خداوند است و نام او عطیه شد. مادر عطیه کنیزی رومی بوده است. عطیه همراه ابن اشعث بر حجاج خروج کرد و چون لشکر ابن اشعث شکست خورد

عطیه به ناحیه فارس گریخت. حجاج برای محمد بن قاسم ثقفی نوشت عطیه را احضار کن اگر علی بن ابی طالب را لعنت کرد از او دست بردار و گرنه او را چهارصد تازیانه بزن و سروریش او را بتراش. محمد بن قاسم او را فراخواند و نامه حجاج را برای او خواند. عطیه از لعن علی خودداری کرد. محمد بن قاسم او را چهارصد تازیانه زد و موهای سروریش او را تراشید.

هنگامی که قتیبه به حکومت خراسان گماشته شد عطیه آن جا رفت و همچنان در خراسان ماند و چون عمر بن هبیره حاکم عراق شد عطیه برای او نامه نوشت و از او برای رفتن به عراق اجازه گرفت. عمر بن هبیره اجازه داد و عطیه به کوفه آمد و همواره تا هنگام مرگ خود که به سال یکصد و یازده بود در کوفه مقیم بود. او به خواست خدا محدثی مورد اعتماد بوده و او را حدیثهای پسندیده است. برخی از مردم به گفته او استناد نمی کنند.^۱

یزید بن ضُهبیب فقیر

کنیه اش ابو عثمان و از مردم کوفه است و سپس به مکه رفته و ساکن آن شهر شده است. او از جابر بن عبدالله حدیث شنیده است. مشعر و مسعودی و کوفیان از او روایت کرده اند.

زیاد بن ابی مریم

گاهی از او روایت شده است.

عبدالله بن حارث شیبانی

منهال بن عمرو از او روایت کرده است.

فضل بن دکین از سفیان ما را خبر داد و گفت: «عبدالله بن حارث معلم بود و چیزی از کسی نمی گرفت.»

۱. این مسأله که محمد بن سعد در اینگونه موارد این چنین اظهار نظر می کند جای تأمل است، ظاهراً عطیه از اصحاب حضرت امام محمد باقر (ع) است. به طوسی، رجال، ص ۱۲۹ مراجعه فرمایید.

ابوبکر بن عمرو بن عتبة

مسعودی از او روایت کرده است.

محمد بن منتشر

ابن اجدع. اجدع همان عبدالرحمان بن مالک بن امیه بن عبدالله بن مَرِّ بن سلیمان بن مُعمر بن حارث بن سعد بن عبدالله بن وادعة از قبیله همدان است. محمد بن منتشر برادرزاده مسروق بن اجدع است. محمد از عموی خود روایت کرده است.

گوید محمد بن عبدالله انصاری، از گفته مثنی بن سعید ما را خبر داد که می گفته است * محمد بن منتشر جانشین و معاون عبدالحمید بن عبدالرحمان بن زید بن خطاب حاکم واسط بوده است. او محدثی مورد اعتماد و او را احادیث اندکی است.

برادرش، مغیره بن منتشر

ابن اجدع. از او هم گاهی روایت شده است.

سلیمان بن مئسره احمسی

اعمش از او روایت کرده است.

سلیمان بن مسهر

اعمش از او روایت کرده است.

نُعیم بن ابی هند اشجعی

او محدثی مورد اعتماد بوده و او را احادیثی است. او به روزگار حکومت خالد بن عبدالله قسری بر کوفه درگذشته است.

طبقه سوم

مُحارب بن دثار

او از تیره سدوس بن شیبان بن ذهل بن ثعلبة بن عکابه بن صععب بن علی بن بکر بن وائل است. کنیه اش ابو مطرف و عهده دار قضاوت کوفه بوده است. از او نقل شده که می گفته است روزی که به قضا گماشته شدم خود گریستم و همسرم گریست و چون از قضاوت برکنار شدم باز خود گریستم و همسرم گریست.

گوید: سفیان بن عیینة می گفت که او را دیده ام. به سفیان گفته شد: او را کجا دیده ای؟ گفت: در گوشه یی که قضاوت می کرد. و چون بنی هاشم آمدند، محمد بن عبدالرحمان بن ابی لیلی کنار یاران محارب نشست و با ایشان گفتگو کرد و آنان هم با او گفتگو کردند. محارب بن دثار به روزگار حکومت خالد بن عبدالله قسری بر کوفه و در ایام و خلافت هشام بن عبدالملک درگذشت.

گوید: او را حدیثهایی است، ولی به گفته او استناد نمی کنند. او از پیروان نخستین گروه مرجئه بوده است و آنان کار علی و عثمان را به خدا واگذار کرده بودند و به ایمان و کفر گواهی نمی دادند.

عیزار بن خریث عبدی

گوید فضل بن دکین، از گفته عقبه بن ابی حفصة ما را خبر داد که می گفته است: * عزیز بن خریث از سرپرستان مردم بوده است.

مُسلم بن ابی عمران بطین

گوید فضل بن دکین، از قیس، از حجاج ما را خبر داد که می‌گفته است: * خود دیدم مسلم پوستینی از پوست روباه داشت و در حال نماز هم بر دوش او بود.^۱

عَدی بن ثابت انصاری

طلحة بن مُصرَف

ابن عمرو بن کعب بن جُحدب بن معاویة بن سعد بن حارث بن ذهل بن سلمة بن دَدُول بن چشم بن یام. از قبیله همدان و کنیه‌اش ابو عبدالله است.

طلحه قاری مردم کوفه بوده است و کوفیان قرآن پیش او می‌خوانده‌اند. طلحه هنگامی که فزونی جمع شدن ایشان را پیش خود دیده است آن را برای خود ناخوش داشته و خود نزد اعمش رفته و حضور او قرآن خوانده است، مردم به اعمش گرایش پیدا و او را رها کردند.

گوید علی بن عبدالله بن جعفر، از سفیان ما را خبر داد که می‌گفته است: * به ابن ابجر گفتم: برتر و فاضل تر کسی که دیده‌ای کیست؟ اندکی سکوت کرد و سپس گفت: خداوند طلحه را رحمت کند.

گوید طلق بن غنم نخعی ما را، از گفته مالک بن مِغُول، از طلحه خبر داد که مالک می‌گفته است: * من همراه طلحه به کوچه تنگی رسیدیم. او مرا مقدم داشت و جلو انداخت و سپس به سوی من برگشت و گفت: اگر می‌دانستم که تو از من یک ساعت یا یک روز بزرگتری تو را مقدم نمی‌داشتم.

۱. کلمه سَمْنَجُون که در این روایت آمده است و جوالیقی در المعرب، ص ۱۸۸ آن را سبنجون ضبط کرده است، معرب آسمان گون است و پوستینی است که از پوست روباه می‌ساخته‌اند. گفته شده است که حضرت امیر سلام الله علیه در آن نماز می‌گزارده‌اند. برای توضیح بیشتر به همان صفحه المعرب مراجعه فرمایید.

گوید علی بن عبدالله بن جعفر ما را خبر داد و گفت: * از سفیان پرسیدم آیا طلحه بزرگتر بود یا زبید؟ گفت: بسیار نزدیک به هم بودند. سپس گفت: طلحه به زبید پیشنهاد کرد دخترش را به همسری بگیرد، زبید گفت: چیزی مرا از این کار بازمی داشت جز آنکه نمی دانستم با این تقاضا موافقت خواهی داشت یا نه.

گوید فضل بن دکین، از مالک، از طلحه ما را خبر داد که می گفته است: * همراه تنی چند یا همراه گروهی برای دیدار خیشمه به حضورش رفتم. همینکه همراهان برخاستند من هم تصمیم گرفتم برخیزم. خیشمه گفت: تو هم می خواهی بروی، آن گاه دست مرا گرفت و بوسید و من هم دست او را بوسیدم.

مالک در پی این حدیث می گفته است: من هم برای دیدار طلحه به خانه اش رفتم. او نسبت به من همانگونه رفتار کرد و من هم نسبت به او همانگونه رفتار کردم.

گوید فضل بن دکین، از گفته موسی بن قیس ما را خبر داد که می گفته است: * یامی ها یعنی طلحه و زبید شب بیست و هفتم ماه رمضان کودکان خود را بیدار نگه می داشتند.^۱ گوید احمد بن عبدالله بن یونس، از گفته ابوشهاب، از حسن بن عمرو ما را خبر داد که طلحه بن مصرف می گفته است: * اگر نه این است که وضو دارم به تو می گفتم که شیعیان چه می گویند.

گفته اند طلحه هم همراه دیگر قاریان مردم کوفه به روزگار حجاج خروج کرد و در جنگ جماجم شرکت کرد و سالها پس از آن به سال یکصد و دوازده درگذشت. یحیی بن ابی بُکیر می گوید از شعبه شنیدم می گفت: * در تشییع جنازه طلحه بودم. ابومعشر زیاد بن کلیب بر او ستایش می کرد و می گفت: کسی را پس از خود به مانند خویش باقی نگذارد. او محدثی مورد اعتماد بود و او را حدیثهای پسندیده است.

زبید بن حارث

ابن عبدالکریم بن جُحدب بن ذهل بن مالک بن حارث بن ذهل بن سلمة بن دودل بن جُشم بن یام، از قبیله همدان است و کنیه اش ابو عبدالله است.

۱. بام نام شاخه بزرگی از قبیله همدان است. به جبهه انساب العرب، ص ۳۹۴ مراجعه فرمایید. خوانندگان گرامی بوجه دارند که شب بیست و هفتم رمضان طبق روایات بسیار شب قدر است.

گوید محمد بن عبدالله اسدی، از گفته سفیان، از حصین ما را خبر داد که می گفته است: * زبید درحالی که جبه کلاه دار پوشیده بود پیش ابراهیم - نخعی - آمد. ابراهیم گفت: اینک زمان پوشیدن این جامه نیست.

یحیی بن ابوبکر از نعیم بن میسرة نقل می کرد که می گفته است سعید بن جبیر می گفت: * اگر اختیار می داشتم که بنده یی را برگزینم که در راه و روش خود خدا را دیده است زبید یامی را برمی گزیدم.

گوید ابونوح قراد می گفت از شعبه شنیدم که می گفت: * در کوفه پیرمردی بهتر و گزیده تر از زبید ندیدم.

شعبه گوید: روزی همراه زبید در مسجد نشسته بودم زنی که گروهه پنبه یی همراه داشت از آن جا گذشت. گروهه پنبه بر زمین افتاد و آن زن متوجه نشد. زبید که آن را دید برخاست و مرا رها کرد و دوان دوان در پی آن زن رفت تا به او رسید و گروهه پنبه را به او سپرد و پیش من برگشت.

گوید فضل بن دکین و محمد بن عمر واقدی هر دو می گفتند که: * زبید به سال یکصد و بیست و دو که روزگار خروج زید بن علی بود در گذشته است. زبید محدثی مورد اعتماد بوده و او را حدیثهایی است.

شَمِرُ بنِ عَطِيَّة

ابن عبدالرحمان اسدی - از خاندان مرة بن حارث بن سعد بن ثعلبه است. محدثی مورد اعتماد بوده و او را حدیثهای پسندیده یی است.

بِكر بنِ ماعز ثوري

محدثی کم حدیث بوده است.

ابویعلی منذر ثوری

محدثی مورد اعتماد و کم حدیث بوده است.

عبدالرحمان بن سعید

ابن وهب همدانی. محدثی کم حدیث بوده است.

ابوهبیره

نامش یحیی و نام پدرش عباد انصاری است. به روزگار حکومت یوسف بن عمر بر کوفه در گذشته است و محدثی کم حدیث بوده است.

بُکیر بن اُخنس

محدثی کم حدیث بوده است.

علی بن مُدرک نخعی

گوید طلق بن غنام، از گفته بکار بن عبدالله قرشی ما را خبر داد که می گفته است: «علی بن مدرک نخعی به هنگام آمدن یوسف بن عمر به عراق که در سال یکصد و بیستم بود و در پایان خلافت هشام بن عبدالملک در گذشته است. گوید: در همان سال یکصد و بیست خالد بن عبدالله قسری و یوسف بن عمر ثقفی سکه ضرب زدند. علی بن مدرک نخعی محدثی کم حدیث بوده و شعبه از او روایت کرده است.

موسی بن طریف اسدی

علی بن اقمر

ابن عمرو بن حارث بن معاویة بن عمرو بن حارث بن ربیعة بن عبدالله بن وادعه. از قبیله همدان است.

برادرش، کلثوم بن اقمر

از شاخه وادعی قبیله همدان است.

جبله بن سُحَیم شیبانی

او به هنگام فتنه ولید بن یزید درگذشته است.

وَبْرَة بن عبدالرحمان مُسَلّی

از قبیله مذحج است. او به روزگاری که خالد بن عبدالله قسری از سوی هشام بن عبدالملک حاکم کوفه بود درگذشته است.

ابوالزنباع

نامش صدقه و نام پدرش صالح است.

ابوعون ثقفی

نامش محمد و نام پدرش عبیدالله است. او به روزگار حکومت خالد بن عبدالله قسری درگذشته است. محدثی مورد اعتماد و او را حدیثهایی است. سفیان و شعبه از او روایت کرده‌اند.

عبدالجبار بن وائل

ابن حُجرِ حُضرمی. او به خواست خداوند مورد اعتماد و کم حدیث بوده است. دربارهٔ روایت او از پدرش اعتراض است و گفته‌اند او پدر خود را ندیده است — پس از مرگ او متولد شده است.

برادرش، علقمة بن وائل

محدثی مورد اعتماد و کم حدیث بوده است.

یحیی بن عبید بهرانی

کنیه‌اش ابو عمر بوده است.

زائدة بن عمیر

عَوْن بن عبدالله

ابن عتبة بن مسعود هذلی.

گوید: چون عمر بن عبدالعزیز عهده دار خلافت شد، عون بن عبدالله و ابوالصبح موسی بن ابی کثیر و عمر بن حمزه پیش او رفتند و درباره اعتقاد به ارجاء با او گفتگو و مناظره کردند. ایشان چنین پنداشته اند که عمر بن عبدالعزیز با ایشان موافقت کرده و در هیچ مورد مخالفت نکرده است. او محدثی مورد اعتماد بوده و بسیاری از حدیثها را به صورت مرسل - بدون ذکر اسناد - نقل می کرده است.

عبدالله بن ابی مجالد

وابسته و آزاد کرده قبیله ازد و داماد مجاهد بوده است.

ابواسحاق سبئی

نامش عمرو و پسر عبدالله بن علی بن احمد بن ذی یحمد بن سبیع بن سبع صعب بن معاویه بن کثیر بن مالک بن جشم بن حاشد بن جشم بن خیران بن نوف بن همدان است.
گوید حسن بن موسی، از زهیر، از ابواسحاق ما را خبر داد که می گفته است * پدر بزرگم پیش عثمان آمده است، عثمان از او پرسیده است که ای شیخ چندتن از نان خورها و عائلهات همراه تو هستند؟ او توضیح داد. عثمان گفت: ما برای تو پانزده یعنی هزار و پانصد درم مقرری قرار دادیم و برای هر یک از عائله تو صددرم مقرر داشتیم.
اسود بن عامر از شریک نقل می کرد که می گفته است * ابواسحاق به روزگار خلافت عثمان متولد شده است. و گمان می کنم شریک گفت که سه سال از خلافت عثمان باقی مانده متولد شده است.

سفیان می گوید استادان ما می گفتند که * شعبی و ابواسحاق جایی بودند، شعبی به ابواسحاق گفت: تو از من بهتری. ابواسحاق پاسخ داد که به خدا سوگند من از تو بهتر نیستم و بی هیچ گفتگو تو از من بهتر و سالخورده تری.

گوید احمد بن عبدالله بن یونس، از گفته زهیر ما را خبر داد که ابواسحاق می گفته

است * روز جمعه یی پشت سر علی (ع) نماز گزارده است. ^۱ او می گفته است: در سختی گرما و پس از آنکه ظهر شد علی (ع) نماز جمعه گزارد و ابواسحاق او را که ایستاده بوده دیده است که موهای ریش او سپید و جلو سرش کم مو بوده است.

گوید فضل بن دکین، از یونس پسر ابواسحاق، از خود ابواسحاق نقل می کرد که می گفته است * علی (ع) را دیدم و چنین بود که پدرم به من گفت: ای عمرو برخیز و امیر مؤمنان را بنگر. من به او نگریستم، ریش او را که پهن و پر پشت بود. خضاب بسته ندیدم.

گوید رُوح بن عباد، از شعبه ما را خبر داد که می گفته است، از ابواسحاق شنیدم که می گفت * به روزگار حکومت معاویه در خراسان بودیم و نماز جمعه نمی گزاردیم.

گوید حجاج، از شعبه نقل می کرد که می گفته است * ابواسحاق از ابوبختری طایی بزرگتر بوده است.

گوید حسن بن موسی، از گفته زهیر ما را خبر داد که می گفته است * ابواسحاق را در حالی که با ما نماز می گزارد دیدم که میان نماز گاهی شب کلاه خود را از زمین برمی دارد و بر سر خود می نهد یا از سر خود برمی دارد و بر زمین می نهد.

گوید احمد بن عبدالله بن یونس ما را خبر داد و گفت از ابوبکر بن عیاش شنیدم که می گفت * ابواسحاق هنگامی که درگذشت صدساله بود یا آنکه فقط گفت صد بدون آنکه سال را بگوید. ^۲

گوید ابونعیم ما را خبر داد و گفت * ابواسحاق به نود و هشت یا نود و نه سالگی رسید و به سال یکصد و بیست و هشت درگذشت. ^۳

گوید یحیی بن سعید قطان می گفت * ابواسحاق روزی که ضحاک وارد کوفه شد، به سال یکصد و بیست و نه درگذشت.

گوید موسی بن داود گفت از سفیان ثوری شنیدم که به سال یکصد و پنجاه و هشت می گفت * اینک شصت و یک سال دارم و ابواسحاق سبئی سی سال است درگذشته است و گاه از ابواسحاق می شنیدم می گفت که صله شصت سال پیش از این برای ما چنین حدیث کرد.

۱. در این هنگام ابواسحاق کودک هفت هشت ساله بوده است.

۲. ملاحظه می فرمایید نمونه امانت راویان در نقل حدیث است.

۳. ملاحظه می فرمایید در این صورت تولد او به سال سی هجری یعنی پنج سال باقی مانده از خلافت عثمان بوده است و

همین اختلاف روایات موجب اختلاف ثبت تاریخ می شود.

عمرو بن مرّة جَمَلی

او از تیره مراد است و مراد از مذحج است.

ابونوح قراد از گفته شعبه نقل می کرد که می گفته است * هرگاه عمرو بن مره را در نماز می دیدم. - چنان حال خوشی داشت - که گمان می کردم بدون مستجاب شدن دعایش پس از نماز نخواهد بود.

گوید محمد بن عمر واقدی ما را خبر داد و گفت از سفیان ثوری شنیدم که می گفت * عمرو بن مره به سال یکصد و هیجده درگذشت.

گوید فضل بن دکین می گفت * عمرو بن مره به سال یکصد و شانزده درگذشت.

گوید محمد بن عبدالله بن نمیر ما را خبر داد که احمد بن بشیر، از گفته مسعر به آنان گفته است که * خودم در تشییع جنازه عمرو بن مره شنیدم عبدالملک بن میسره می گفت: من او را بهترین آدم می پندارم.

عبدالملک بن عُمیر لَحْمی

کنیه اش ابو عمر و همپیمان خاندان عدی بن کعب قریش است.

گوید خلف بن تمیم ما را خبر داد و گفت * از اسماعیل بن ابراهیم بن مهاجر درباره سال تولد عبدالملک بن عُمیر پرسیدم، گفت: من خود از او سال زاده را پرسیدم گفت سه سال باقی مانده از خلافت عثمان زاده شده است.

گوید احمد بن عبدالله بن یونس، از ابوبکر بن عیاش ما را خبر داد که می گفته است * روزی پیش عبدالملک بن عُمیر بودم به من گفت یکصد و سه سال از عمر من گذشته است.

گوید سفیان بن عَیْنَة می گفت * در این روزگار این دوتن سالخورده ترین مردم کوفه اند و هریک صدسال دارند یعنی عبدالملک بن عُمیر و زیاد بن علاقه.

سفیان می گوید که شنیدم عبدالملک بن عُمیر می گفت * به خدا سوگند هنگامی که حدیثی را نقل می کنم حتی یک حرف آن را رها نمی کنم.

گوید احمد بن عبدالله بن یونس، از گفته ابوبکر بن عیاش ما را خبر داد که می گفته

است ابو اسحاق به ما می گفت: * از عبدالملک بن عمیر و سماک بن حرب پرسید و سماک همه چیزهایی را که عبدالملک می دانست نمی دانست، آری حدیثهای را می دانست. گویند: عبدالملک بن عمیر پیش از شعبی عهده دار قضاوت کوفه بود و به او لقب قبطنی داده بودند، او در کوفه به ماه ذی حجه سال یکصد و سی و شش درگذشت.

گوید هیشم بن عدی می گفت: * من پشت تابوت او حرکت می کردم. گوید از گفته حفص بن غیاث برای من روایت شده که می گفته است: * عبدالملک بن عمیر را در حالی که پیری فرتوت شده بود دیدم بر صندلی می نشست و از فرق سر تا پای خود را روغن می مالید.

زیاد بن علاقه

ثعلبی از قبیله غطفان و کنیه اش ابو مالک است.

سَلَمَة بن کُهَیْل حَضْرَمِی

او به سال یکصد و بیست و دو هنگامی که زید بن علی در کوفه شهید شد درگذشته است. ابونعیم فضل بن دکین می گوید: * زید بن علی به روز عاشورای آن سال کشته شده است. سلمه پر حدیث بوده است.

میسرة بن حبیب نَهْدِی

سفیان ثوری از او روایت کرده است.

قیس بن مُسَلَم جدلی

او از قبیله جدیدله قیس است.

گوید وکیع، از گفته سفیان، از قیس بن مسلم یعنی ابو عمرو جدلی، و از ابونعیم فضل

بن دکین ما را خبر داد که * قیس بن مسلم به سال یکصد و بیست در کوفه در گذشته است. او محدثی مورد اعتماد و بسیار استوار و او را حدیث درست و پسندیده بوده است.

عبدالملک بن سعید بن جبیر ازدی

نَسِیر بن ذعلوق

کنیه اش ابو طعمه و از قبیلهٔ ثور بوده است.

جَوَاب بن عبیدالله تیمی

از قبیلهٔ تیم الرباب است.

گوید سفیان، از گفتهٔ خلف نقل می‌کرد که * جواب به هنگام گفتن ذکر خداوند می‌لرزیده است. ابراهیم نخعی به او گفته است: اگر بتوانی از این کار خودداری کنی من این کار را به چیزی نمی‌شمرم و اگر نتوانی خودداری کنی با کسی که بسیار از تو بهتر بوده است مخالفت کرده‌ای - ظاهراً یعنی حضرت ختمی مرتبت.

إسماعیل بن رجاء زبیدی

اعمش از او روایت کرده است.

گوید محمد بن فضیل، از اعمش، از خود اسماعیل بن رجاء نقل می‌کند که می‌گفته است * کودکان را جمع می‌کرده و برای آنان حدیث می‌کرده است که احادیث او فراموش نشود.

جامع بن شداد محاربی

کنیه‌اش ابوصخره بوده است.

گوید طلق بن غنّام نخعی ما را خبر داد و گفت از قیس بن ربیع شنیدم که می‌گفت
* جامع بن شداد شب جمعه‌یی که یک هفته از رمضان باقی مانده بود و به سال یکصد و
هیجده درگذشته است.

معبد بن خالد جدلی

گوید طلق بن غنّام، از گفته محمد بن عمر اسدی ما را خبر داد که می‌گفته است * معبد بن
خالد جدلی به هنگام حکومت خالد بن عبدالله قسری بر کوفه به سال یکصد و هیجده
درگذشته است.

واصل بن حیان اُخْدَب اسدی

از خاندان سعد بن حارث بن ثعلبة بن دودان و مادرش از فرزندان ابوسمال شاعر است.^۱
گوید فضل بن دکین می‌گفت * واصل بن حیان به سال یکصد و بیست در کوفه
درگذشته است.

عبدالملک بن میسرة زراد

وابسته خاندان هلال بن عامر است.

گوید از وکیع بن جراح شنیدم که از عبدالملک بن میسرة یاد کرد و گفت * همان
زره‌ساز، او محدثی مورد اعتماد و پرحديث بود.

۱. ابوسمال اسدی دوست و هم‌پیمانه نجاشی شاعر معروف بینه اول قرن اول هجری است. لطفاً به ابن قتیبه، الشعر
والشعراء، ص ۲۴۶ ضمن شرح حال نجاشی مراجعه فرمایید.

گوید: عبدالملک به روزگار حکومت خالد بن عبدالله قسری در کوفه درگذشت.

اشعث بن ابی شعثاء محاربی

نام ابوشعثاء، سُلیم و نام پدرش اسود بوده است. اشعث به روزگار حکمرانی یوسف بن عمر ثقفی در کوفه درگذشت.

عُون بن ابی جحیفه سُوائی

وهب سُوائی

از خاندان عامر بن صعصعه است.

خلیفه بن حُصین

ابن قیس بن عاصم منقری.

او از پدرش، از پدربزرگش روایت می‌کند که می‌گفته است: * به روزگار زندگی حضرت ختمی مرتبت مسلمان شده است و آن حضرت او را فرمان داده‌اند که با آب و سدر تن خود را بشوید.

حبیب بن ابی ثابت اسدی

وابسته خاندان کاهل و کنیه‌اش ابویحیی بوده است. نام ابو ثابت، قیس و نام پدرش دینار بوده است.

گوید، ابو حذیفه موسی بن مسعود ما را خبر داد و گفت سفیان، از گفته خود حبیب بن ابی ثابت ما را خبر داد که می‌گفته است: * در آغاز که در طلب علم برآمدم هیچ نیتی نداشتم

و سپس خداوند نیت هم به من ارزانی فرمود.

گوید احمد بن عبدالله بن یونس، از ابوشهاب، از حسن بن عمرو، از خود حبیب بن ابی ثابت ما را خبر داد که می‌گفته است: * من بر روی زمین هیچ نبشته‌یی ندارم مگر یک حدیث که آن هم در صندوق من است.

گوید احمد بن عبدالله بن یونس، از ابوبکر بن عیاش ما را خبر داد که می‌گفته است: * از عمر من هفتاد و سه سال گذشته است.

گوید ابوبکر بن عیاش می‌گفته است: * در کوفه سه مرد بودند که شخص چهارمی برای آنان نبود، آنان حبیب بن ابی ثابت و حکم بن عتیبه و حماد بن ابی سلیمان بودند و همین سه تن فتوی‌دهندگان مشهور بودند و هیچ‌کس در کوفه نبود مگر اینکه برای حبیب فروتنی می‌کرد.

گوید فضل بن دکین و محمد بن عمر واقدی هر دو گفتند: * حبیب بن ابی ثابت به سال یکصد و نوزده درگذشته است.

گوید برای من از حفص بن غیاث روایت شده که گفته است: * حبیب بن ابی ثابت را دیدم که مردی بلندبالا و یک چشم بود.

عاصم بن ابی النجود اسدی

او همان عاصم بن بهدله و وابسته‌خاندان جذیمة بن مالک بن نصر بن قعین بن اسد است. گوید فضل بن دکین، از گفته‌ابوالاحوص ما را خبر داد که می‌گفته است: * کنیه عاصم بن ابی النجود ابوبکر بوده است.

گوید عفان بن مسلم، از گفته‌حماد بن سلمة ما را خبر داد که می‌گفته است عاصم به ما گفت: * هیچ‌گاه از هیچ سفری برنگشتم که چون پیش ابووائل بروم دست مرا نبوسند.

گوید موسی بن اسماعیل، از گفته‌ابان بن یزید عطار، از عاصم، از ابووائل ما را خبر داد که می‌گفته است: * مکرر به روستا می‌رفته است و چون از روستا برمی‌گشته و عاصم را می‌دیده است دست او را می‌گرفته و می‌بوسیده است. گفته‌اند عاصم محدثی مورد اعتماد بوده است جز اینکه در حدیث خود فراوان اشتباه می‌کرده است.

ابو حصین

نامش عثمان و نام پدرش عاصم و نام پدر بزرگش حصین است. او از خاندان جُشم بن حارث بن سعد بن ثعلبة بن دودان بن اسد بن خزیمه است ولی در شمار خاندان کبیر بن زید بن مرة بن حارث بن سعد شمرده می‌شود.

گوید سفیان بن عیینة، از شیبانی نقل می‌کرد که می‌گفته است: * همراه شعبی وارد مسجد کوفه شدم، گفت: بنگر آیا کسی از یاران ما را می‌بینی که کنارش بنشینیم؟ آیا ابو حصین را می‌بینی؟

گوید سفیان، از گفته مردی از کوفیان نقل می‌کرد که * چون مرگ عامر فرارسید از او پرسیدند ما را به پیروی از چه کسی فرمان می‌دهی؟ گفت: من عالم نیستم و عالمی هم برجای ننهادهام، ولی ابو حصین به راستی مردی نکوکار و پسندیده است.

سفیان می‌گوید مسعر، از گفته خود ابو حصین نقل می‌کرد که گفته است: * عبدالله بن معقل مرا دید و گفت: بازرگانی تو را سرگرم و از کار بازداشته است. گفتم: تو را هم حکمرانی سرگرم کرده و از کار بازداشته است. سفیان می‌گوید: فلان کس از ابو حصین تقاضای کارگزاری کرد و دوهزار درم برای او فرستاد. ابو حصین نپذیرفت و آن را رد کرد. من به او گفتم: ای ابو حصین چرا نپذیرفتی؟ گفت: بزرگواری و آزرمانع آمد.

سفیان می‌گوید ابن ابی اسحاق می‌گفت: * ابو حصین پیش ما مرد. مردی برخاست و گفت: این مرده کیست؟ نیکوکاری؟ نه به خدا سوگند فراتر از آن است که هیچ کس را یارای نمازگزاردن او نبود.

محمد بن عمر واقدی می‌گوید: ابو حصین به سال یکصد و بیست و هشت درگذشت.

آدم بن علی شیبانی

ابوالجُویریة جَرْمی

نامش جِطّان و نام پدرش خفاف است.

ابوقیس اودی

نامش عبدالرحمان و نام پدرش ثروان است. گوید فضل بن دکین می‌گفت که ابوقیس به سال یکصد و بیست درگذشته است.

عبدالله بن حنش اودی

عائذ بن نصیب کاهلی

از قبیلهٔ اسد است.

مجمع تیمی

عبدالله بن عصیم حنفی

سماک بن حرب هذلی

شیب بن غرقده باریقی

کلیب بن وائل بکری